

تبارشناسی روشنفکری در تاریخ مشروطه ایران (سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۵)

فرجاد ناطقی^۱، ابراهیم توفیق^۲

تاریخ دریافت: ۹۱/۳/۲، تاریخ پذیرش: ۹۲/۷/۱۰

چکیده

مقاله حاضر به بررسی جامعه‌شناختی اهتمام روشنفکران در ساخت نخستین دولت مدرن در ایران پرداخته است. به گونه‌ای که امکان تحلیل تاریخی مقوله روشنفکری را در دوران مشروطه از سال ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۵ به دست می‌دهد. ارتباط گفتمان‌های سیاسی روشنفکران با مناسبات قدرت به شیوه‌ای فوکویی تحت تحلیل تبار تاریخی قرار گرفته است. نتیجه بررسی‌ها در این مقاله نشان می‌دهد که معرفت‌های متفاوت شکل گرفته در هر گفتمان و کردارهای گفتمانی ناشی از آنها در درون مناسبات قدرت، زمینه‌های چرخش گفتمان‌های روشنفکری به گفتمان‌های بوروکراتیک و به دنبال آن تغییر نظام سیاسی را در نوعی عدم استمرار تاریخی فراهم آورده است.

واژگان کلیدی: گفتمان روشنفکری، گفتمان بوروکراتیک، استراتژی نیروها، رویکردهای سیاسی، انگاره دانایی، گسست تاریخی، نقش روشنفکران.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

farjad.nateghi@ymail.com

۲. مدرس مدعو گروه جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد واحد تهران شمال ebrahim_towfigh@yahoo.com

مجله مطالعات اجتماعی ایران، دوره هفتم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۲: ۱۶۰-۱۸۶

مقدمه

از دیدگاه فوکو "قدرت" مولد است، زیرا می‌تواند، با تکیه بر نظام دانش، ذهن‌ها و بدن‌های مطیع ایجاد کند. "گفتمان" اصطلاحی است که فوکو برای توصیف این نظام دانش به کار می‌برد. دانش به‌مثابه گفتمان، دانش جهان واقعی نیست. اگرچه گفتمان‌ها ادعا می‌کنند واقعیت عینی را نشان می‌دهند، فقط موضوع‌های آن دانشی را که نمایش می‌دهند "واقعی" می‌سازند. دانش از دیگر شیوه‌های درک جهان متمایز است و دانش جهان عینی تلقی می‌شود، چراکه کردارهای قدرت از آن حمایت می‌کنند. به عقیده فوکو، دانش دربردارنده ادعاها و گزاره‌هایی است که نهادهای رسمی اظهار می‌کنند. در این نهادها دانش برطبق قواعد و رویه‌هایی مشخص و به‌وسیله گویندگانی به دست می‌آید که فقط مجازند چیزی را اظهار کنند که در زمینه‌ای خاص "حقیقت" پنداشته می‌شود. فوکو می‌گوید: «حقیقت یک رابطه دوری با نظام قدرت دارد، به‌طوری‌که نظام‌های قدرت، حقیقت را ایجاد و تقویت می‌کنند و حقیقت نیز تأثیرات قدرت را القا [می‌کند] و گسترش می‌دهد» (نش، ۱۳۸۷: ۳۹-۴۰). بنابراین، حقیقت به شیوه‌ای استعلایی ظاهر نمی‌شود، بلکه هر گفتمان براساس الزام‌های درونی و روابط قدرت به "حقیقت" هویت می‌دهد و آن را می‌سازد (میلز، ۱۳۸۲: ۲۹). درواقع می‌توان گفت صرفاً "بازی‌های حقیقت" یا به‌عبارت بهتر "رویه‌های حقیقت" وجود دارد. فوکو در آثارش نشان می‌دهد حقیقت فقط از طریق "مسئله‌سازی" خود را به دانش عرضه می‌کند و مسئله‌سازی فقط برپایه "کردار" شکل می‌گیرد؛ کردارهای گفتن [گفتمانی] و کردارهای دیدن [ناگفتمانی]. این کردارها رویه‌های حقیقت یا "تاریخی از حقیقت" را می‌سازند (دلوز، ۱۳۸۶: ۱۰۰ و ۱۰۱).

گفتمان‌ها نظامی از دانش را کنار هم قرار می‌دهند تا "رژیم حقیقت" در ارتباط با مناسبت قدرت به‌مثابه نوعی شکل‌بندی تاریخی ساخته شود. اما این نظام چینه‌بندی از دانش و نمودار

مناسبات نیروها، حقیقت را به صور گوناگون در تاریخ پرسمانی^۱ می‌کند. فوکو در این باره می‌گوید پرسمانی‌شدن پاسخی است به وضعیتی واقعی...؛ من فکر می‌کنم پرسمانی‌شدن معین معلول یا پیامد وضعیت تاریخی نیست، بلکه پاسخی است که گروه مشخصی از افراد به این وضعیت داده‌اند... . در فرآیند پرسمانی‌شدن رابطه‌ای میان اندیشه و واقعیت وجود دارد. به همین دلیل است که فکر می‌کنم می‌شود تحلیلی به دست داد از نوعی پرسمانی‌شدن مشخص به منزله تاریخ پاسخ اصیل، مشخص و یکتای اندیشه به وضعیتی مشخص... (فوکو، ۱۳۹۰: ۲۱۱-۲۱۳).

با این مقدمه می‌توان به موضوع این مقاله پرداخت. برخورد با مدرنیته در اواخر قرن نوزدهم امکان پدیدآیی گفتمان‌های سیاسی جدیدی را فراهم آورد که اندیشه‌ها و تجربه‌های نو ناشی از چنین گفتمان‌هایی تحولات بزرگی را در تاریخ ایران رقم زد. جنبش مشروطه، که نقطه عطفی در تاریخ ایران است، موجب شد ایرانیان رسماً وارد فرآیند تجدید شوند و دوران جدید را تجربه کنند. طی این فرآیند، روشنفکران در جایگاه نیروهای اجتماعی مدرن طبعاً یکی از تأثیرگذارترین بازیگران سیاسی ساخت دولت، در مقام نهاد سیاسی مدرن، قلمداد شدند. اما شکل‌بندی‌های "رژیم حقیقت" در تاریخ مشروطه، نه در تداوم تاریخی، بلکه در گسست‌هایی در تاریخ پرسمانی شد که هریک از گفتمان‌ها و رویکردهای سیاسی روشنفکران پاسخی بود به وضعیت مشخصی در هر دوره تاریخی در جهت دولت‌سازی. هدف این مقاله ارائه تحلیلی تبارشناختی از روشنفکری در تاریخ مشروطه است تا نشان دهد معرفت‌های سیاسی جدید تحت چه اوضاع گفتمانی (شکل‌گیری گزاره) و ناگفتمانی (شکل‌گیری محیط) ظهور کرده‌اند؛ رویکردهای سیاسی چگونه در مناسبات نیروها شکل گرفته‌اند؛ و چگونه نقش روشنفکران از شکل‌بندی‌های تاریخی تأثیر گرفته است. بنابراین، در این مقاله نوعی بازخوانی تاریخی را در

چارچوب جامعه‌شناختی در پاسخ به این پرسش دنبال می‌کنیم که: چگونه برخی نظام‌های سیاسی ناشی از گفتمان‌های روشنفکران امکان تحقق پیدا کرده‌اند و برخی دیگر به حاشیه رانده شده‌اند؟

روش‌شناسی

دانش، قدرت و خود، ریشه‌های سه‌گانه مسئله‌سازی اندیشه‌اند که فوکو آنها را در تحلیل‌های خویش به‌شکلی پساساختارگرایانه در زمینه‌های تاریخی-اجتماعی به کار می‌گرفت. در این مقاله سه وجه مزبور در مقوله "روشنفکری" را در قالب گفتمان‌ها، استراتژی نیروها و نقش سیاسی-اجتماعی روشنفکران به کار می‌بریم و به منظور تحلیل آنها از تبارشناسی استفاده می‌کنیم. ابتدا تعریفی از مفاهیم گفتمان، تبارشناسی و گسست تاریخی ارائه می‌دهیم.

گفتمان مجموعه‌ای از گزاره‌هاست؛ از آن حیث که به یک صورت‌بندی گفتمانی وابسته است. گفتمان یک واحد بلاغتی یا صوری تکرارپذیر تا بی‌نهایت نیست که بتوان از راه بررسی تاریخ پدیدارشدن (و البته از راه تفسیرش) آن را شناخت. بلکه عبارت است از تعداد محدودی گزاره که می‌توان موقعیت وجودشان را مشخص کرد. کردار گفتمانی مجموعه‌ای از قواعد عینی و تاریخی با زمان و مکان مشخص است که در دوره زمانی مشخص و در سطح اجتماعی، اقتصادی، جغرافیایی و زبانی معینی، وضعیت حاکم بر کارکرد گزاره را مشخص می‌کند (فوکو، ۱۳۸۸: ۱۷۵).

"تبارشناسی" پیدایش علوم انسانی [گفتمان] و چگونگی پدیدآمدن آن را با فناوری‌های قدرت مندرج در کردارهای اجتماعی پیوند می‌دهد. به‌طور خلاصه، موضوع تبارشناسی فوکو تحلیل وضعیت تاریخی پیدایش علوم انسانی [گفتمان]، روابط آن با فناوری‌های قدرت و آثار سوژه‌ساز و ابژه‌ساز آنهاست (دریفوس و رابینو، ۱۳۸۴: ۲۴-۲۲). تاریخ واقعی رویداد را در یکتایی و شدتش از نو ظاهر می‌کند. رویداد را نباید همچون تصمیم، قرارداد، حاکمیت، یا نبرد و

پیکار فهمید، بلکه باید آن را همچون مناسبات نیروها درک کرد که وارونه می‌شود؛ قدرتی غصب‌شده، واژگانی ازسرگرفته‌شده و برگردانده‌شده برضد صاحبان قبلی‌اش، استیلائی که تضعیف می‌شود، خود را شل می‌کند، خود را مسموم می‌کند و استیلائی دیگر نقاب‌زده وارد می‌شود (فوکو، ۱۳۸۹: ۱۶۰).

"گسست تاریخی" عبارت است از درهم‌ریختن "انگاره معرفتی-زبانی" به‌مثابه قاعده حاکم بر عصر پیشین که به دلیل ازدست‌دادن کارآیی خود، انگاره‌ای نو جانشین آن شده و مناسبت‌های میان گزاره‌ها و پدیده‌ها را در عصر جدید تغییر می‌دهد. تبارشناسی درپی تداوم و پیوستگی میان رویدادها نیست، بلکه می‌کوشد گسست‌ها و ناپیوستگی‌هایی را کشف کند که در روندهای تاریخی-اجتماعی مغفول مانده است. فوکو نیز، چون باشلار، آلتوسر، تامس کوهن و پل فیرابند، تأکید می‌کند که هر دوره‌ای انگاره و سامان دانایی خاص خود را دارد و از عقلانیت خاصی پیروی می‌کند. بنابراین، هر انگاره دانایی در عصری خاص را باید برحسب معیارهای منطقی خاص همان عصر تبیین کرد (ر.ک ضیمران، ۱۳۸۹: ۴۶-۵۰).

در این مقاله، گفتمان‌های سیاسی روشنفکران در تاریخ مشروطه در دو طیف "گفتمان‌های روشنفکری از حکومت قانون" و "گفتمان‌های بوروکراتیک از حکومت قانون" دسته‌بندی می‌شوند. گفتمان‌های روشنفکری، به‌لحاظ تأسیس یا دستیابی به نظامی سیاسی از طریق تحکیم جامعه مدنی و نهادهای دموکراتیک، از گفتمان‌های بوروکراتیک، که تأسیس یا دستیابی به نظام سیاسی را از طریق تحکیم بوروکراسی دولتی و دستگاه‌های بوروکراتیک دنبال می‌کند، متمایز می‌شود. در این تمایز، گفتمان‌های "مشروطه‌خواهی"، "منطقه‌گرایی" و "جمهوری‌خواهی" در دسته گفتمان‌های روشنفکری، و گفتمان‌های "جمهوری‌خواهی اقتدارگرایانه" و "سلطنت‌طلبی اقتدارگرایانه" در دسته گفتمان‌های بوروکراتیک روشنفکران قرار می‌گیرند که هر یک با توجه به مناسبات قدرت به روش تبارشناختی تحلیل می‌شوند. این تحلیل تبارشناختی به شکل زیر صورت می‌پذیرد:

در گام اول، امکان پیدایش گفتمان‌ها را در وضعیت ناگفتمانی، اعم از اقتصاد، روابط اجتماعی و رویدادهای سیاسی، توصیف می‌کنیم؛ سپس از متون تولیدشده در هر صورت‌بندی گفتمانی، انگاره معرفتی-زبانی حاکم بر "اندیشه سیاسی" را، به‌مثابه امر گزاره‌پذیر، و "دولت" را، به‌منزله امر رؤیت‌پذیر، استخراج می‌کنیم که میان این دو مناسبت ایجاد می‌کند.

در گام بعدی، نمودار یا نقشه مناسبات نیروهای اجتماعی بررسی می‌شود که متضمن امکان تحقق یا عدم تحقق گفتمان‌هاست. «نمودار نمایش مناسبات نیروهاست که قدرت را بر مبنای ویژگی‌های از قبل تحلیل‌شده می‌سازد» (دلوز، ۱۳۸۶: ۶۵). این ویژگی‌های از پیش تحلیل‌شده یا "انگاره معرفتی-زبانی" شیوه به‌کارانداختن مناسبات قدرت را در یک کارکرد، و به‌کارانداختن یک کارکرد را از طریق این مناسبات قدرت نشان می‌دهد. بنابراین، در رویکردهای سیاسی روشنفکران، از مبارزه‌های هر دوره و سبک مبارزه‌ها، به بازتداوم یا عدم تداوم هر گفتمان در گسست‌های تاریخی پی‌می‌بریم.

در گام آخر، نقش روشنفکران در جایگاه سوژه‌های سیاسی-اجتماعی، در اثرپذیری از هر دوره تاریخی توصیف می‌شود. چنانچه یک گفتمان در چارچوب مناسبات قدرت به گفتمانی مسلط تبدیل شود، موجب پدیدآیی "رژیم حقیقت/قدرت" می‌شود که در واقع نوعی شکل‌بندی تاریخی است. خود (سوژه) یا اثرگذاری بر خود در همین شکل‌بندی‌های تاریخی تعیین می‌شود. هر اندیشنده‌ای باید نسبت خود را با این "رژیم حقیقت/قدرت" تعریف کند تا نحوه تجربه و عمل در چنین رژیمی را تعیین نماید.

۱- گفتمان‌های روشنفکری از حکومت قانون

۱-۱- گفتمان مشروطه‌خواهی

در جریان مواجهه با مدرنیته و تحت تأثیر روشنفکران نوظهوری که با مهاجرت به غرب اندیشه‌های جدیدی را با خود به ارمغان آورده بودند، امکان انتشار آگاهی و معرفت سیاسی

- تازه‌ای فراهم شد. هم‌زمان با این موضوع، نظام سیاسی "استبداد مطلق" در مقابل "گفتمان سلطنت مستقل" دچار بحران مشروعیت شد و به دلایل زیر در وضعیت امتناع قرار گرفت:
- شکاف در اقتدار نظام سیاسی با جدایی بخش وسیعی از سرزمین‌های ایران طی معاهدات گلستان، ترکمان‌چای، پاریس و آخال؛
 - بحران خودکامگی به دلیل پراکندگی قدرت که شورش‌ها و جنگ‌های محلی را در پی داشت؛
 - تغییر مناسبات اجتماعی قدرت با تغییر در ترکیب جمعیتی ساخت دیرپای ایلی-روستایی-شهری به نفع روستاییان و شهرنشینان؛
 - شکست اصلاحات از بالا توسط قائم‌مقام‌ها، امیرکبیر، سپهسالار و امین‌الدوله؛
 - سیطره اقتصادی بیگانگان به دنبال واگذاری امتیازهای تجاری توسط حکومت نالایق قاجار.

بنابراین، گفتمان جدیدی از نظام سیاسی در تقابل با گفتمان مسلط شکل گرفت که بر "نظریه حکومت قانون" مبتنی بود. این نظریه در متون روشنفکری بسط یافت که به برخی موارد آن اشاره می‌کنیم. آخوندزاده در رساله مکتوبات کمال‌الدوله می‌نویسد:

«قواعد سلطنت فرس بسیار زیاد می‌بود و برای هر امری فارسیان قواعد مقرر می‌داشتند...؛ در ایران باستان هیچ امری بدون قانون یا حکم "پیمان فرهنگ" برقرار نمی‌شد...؛ از نتایج احکام پیمان فرهنگ می‌بود که سلاطین فرس در عالم نامداری داشتند و ملت فرس برگزیده ملل دنیا بود و عدالت ایشان به مرتبه‌ای بود که تا امروز در السنه طوایف روی زمین عدالت فریدون و نوشیروان ضرب‌المثل است و بر جهانیان آشکار است که در دور قدیم، عرصه ملک سلاطین فرس در چه وسعت بود» (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۰۳ و ۱۰۴). «ای اهل ایران اگر تو از نشئه آزادیت و حقوق انسانیت خبردار می‌بودی، به این‌گونه عبودیت و رذالت متحمل

نمی‌گشتی، طالب علم شده... برای خود فکری می‌کردی و خود را از قیود عقاید پوچ و از ظلم دیسپوت نجات می‌دادی» (همان: ۱۰۶).

ملکم‌خان در دفتر قانون می‌نویسد: «خاستگاه رونق و ترقی کشورهای اروپایی نظم است، نظم نیز حاصل نمی‌شود، مگر از کارخانه "قانون" و فرق میان ترکستان و فرنگستان ناشی از ضمانت حقوق مملکتی است» (همان: ۲۰۰).

مستشارالدوله در رساله یک کلمه آورده است: «این کنستیتوسیون، شناخت و تصدیق و تکفل کرد اصول کبیره را که در سال هزاروهفتصدوهشتادونه اعلان شده بود، آن اصولی را که اساس حقوق عامه فرانسه است» (همان: ۲۱۱).

میرزا آقاخان کرمانی در رساله سه مکتوب می‌نویسد: «از استیلای عرب بر عجم بود که قانون پادشاهی فرس و نظام فرهنگ از میان رفته، تا امروز، که هزارودویست‌وهفتاد سال است، دو بند قانون مملکت‌داری و نظام شهریاری و قرار رعیت‌پروری از برای ایران نوشته نشده است، یا اگر بالفرض نوشته شده، موافق طبع و صلاح آن نبوده و اگر هم بوده به موقع اجرا نرسیده» (همان: ۲۹۳).

طالبوف تبریزی در کتاب احمد آزادی را به سه منبع اصلی تقسیم می‌کند که عبارت است از آزادی هویت، آزادی عقاید و آزادی قول، که همه منابع فرعی آزادی نیز از همین سه منبع ناشی می‌شود:

«ایرانیان آزاد نیستند و این حق انسانی خود را طلب نمی‌کنند، زیرا تلقی درستی از دولت و حکومت ندارند و نسبت به دگرگونی‌هایی که در آن صورت گرفته است، در جهل مرکب به سر می‌برند. اگر در کشوری تخت و تاج به طور موروثی به شخص رئیس برسد و وزیران تنها نزد پادشاه مسئول باشند، آن را "سلطنت مطلقه" می‌نامند. در این شیوه فرمانروایی وزیران قانون مخصوص ندارند و یا اگر دارند، وضع و اجرای آن به هم مخلوط است و رعیت نیز تنبیه هیچ تقصیر را قبل از صدور نمی‌دانند. گاه آدمکشی را می‌نوازند و زمانی دیگر بی‌گناهی را به مجازات

می‌رسانند...؛ برعکس در کشوری که دارای سلطنت موروثی است، اما اداره مملکت برابر "قانون اساسی" آن میان دو مجلس "سناتو" و مجلس "وکلاء" تقسیم می‌شود و تدبیر مصالح جمهور، تعیین بودجه، وضع قانون و اعلان جنگ و قبول صلح منوط به تصویب این دو مجلس باشد، آن را "سلطنت مشروطه" یا "سلطنت محدود" می‌نامند (همان: ۲۹۲).

بدین ترتیب، «گفتمان مشروطه‌خواهی» شکل می‌گیرد. در این صورت‌بندی گفتمانی، انگاره آزادی‌خواهی، قانون‌خواهی، باستان‌گرایی، مشروطیت و رهایی از استبداد، اندیشه سیاسی مشروطیت را گزاره‌پذیر و "دولت مشروطه پادشاهی" را رؤیت‌پذیر می‌کند.

اگرچه نظام سیاسی پیشین اندیشه سیاسی روشنفکران یادشده را سرکوب کرد، سال‌ها بعد تحت تأثیر این معرفت سیاسی، تشکلهای روشنفکری چون "مرکز غیبی"، "اجتماعیون عامیون"، "مجمع آدمیت" و "کمیته انقلابی" نضج گرفتند تا رهبری فکری معترضان را برعهده گیرند. "انجمن مخفی" نیز متشکل از طبقه متوسط سنتی مانند تاجران و روحانیان مشروطه‌خواه تحت تأثیر اندیشه‌های آخوند خراسانی و حمایت مراجع ثلاث نجف (ملا محمد کاظم خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی و میرزا خلیل تهرانی) سازماندهی و رهبری بسیج توده‌ها را برعهده گرفتند تا زمینه جنبشی سیاسی-اجتماعی فراهم شود.

در نتیجه بحران اقتصادی در سال ۱۲۸۴ و پیامدهای آن، تاجران ثروتمند، دست‌فروشان، عمده‌فروشان و مغازه‌داران جزء، طلاب و تحصیل‌کرده‌های دارالفنون، روحانیان و کارمندان شرکت‌های تجاری جدید و اصناف روبه‌افول، مسلمانان و غیرمسلمانان، فارسی‌زبانان و غیرفارسی‌زبانان، حیدری و نعمتی، شیخی و متشرعه، سنی و شیعه، بازاریان پایتخت و ایالات، همگی برای ویران کردن ساختار قدرت سنتی متحد شدند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۱۷). بدین ترتیب، استراتژی نیروها در چارچوب رویکرد سیاسی "خودکامه‌ستیزی" شکل گرفت. ائتلاف روشنفکران و طبقه متوسط سنتی در چند مرحله اعتراض سراسری، به پیروزی جنبش و صدور فرمان مشروطه در چهاردهم مردادماه ۱۲۸۵ انجامید.

بدین ترتیب، با تدوین قانون اساسی و تأسیس مجلس شورای ملی، نظام سیاسی مشروطه جایگزین نظام استبداد مطلقه شد و مشروطه‌خواهی از پادگفتمان مقاومت به گفتمان مسلط سیاسی تبدیل شد. اگرچه با شکاف میان نمایندگان اصلاح‌طلب و انقلابی مجلس، ائتلاف استبدادطلبان به رهبری محمدعلی‌شاه با نیروهای مشروعه‌خواه موفق شد با به‌توپ‌بستن مجلس، اعدام، تبعید و متواری کردن تعدادی از روشنفکران و مشروطه‌خواهان ساختار سیاسی پیشین را در تیرماه ۱۲۸۷ به مدت یک‌سال بازتولید کند، مقاومت مجاهدان در تبریز از یک‌سو، و فتح تهران از سوی دیگر، در ائتلاف مجاهدان گیلانی و ارمنی از شمال و قوای بختیاری از جنوب موجب اعاده مشروطیت و خاتمه استبداد صغیر گردید. بدین‌سان، رویکرد خودکامه‌ستیزی در تیرماه ۱۲۸۸ با حرکتی انقلابی، محمدعلی‌شاه را از سلطنت خلع کرد و گسست از شکل‌بندی تاریخی "استبداد مطلقه" را به شکل بازگشت‌ناپذیری در تاریخ ایران رقم زد تا به گفتمان سیاسی "سلطنت مستقل" برای همیشه پایان بخشد.

گفتمان مشروطه‌خواهی با استراتژی خودکامه‌ستیزی نیروهای اجتماعی، امکان پدیدآیی "شکل‌بندی تاریخی مشروطیت" را به‌مثابه "رژیم حقیقت/قدرت" از مردادماه ۱۲۸۵ تا دی‌ماه ۱۲۹۰ تحقق بخشید. نسبت روشنفکران با این دوره تاریخی، در فضایی تحت تأثیر حافظه تاریخی شکوه تمدن ایران باستان و مشاهده پیشرفت و ترقی کنونی تمدن غرب، در سایه انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب شکوهمند بریتانیا، تعیین می‌شد. بنابراین، متراکم‌کردن "گذشته" در "حال" و فراموش‌کردن زمان "حال" در حال انحطاط - فراموشی به‌مثابه عدم امکان بازگشت - موجب پیش‌آمدن "آینده" به‌مثابه بازآغازکردن گذشته شد؛ یعنی بازخوانی عظمت تاریخ ایران در شکل‌گیری تجدد به شیوه غربی، که امتزاج پیچیده‌ای از باستان‌گرایی و تجددگرایی را با خود حمل می‌کرد.

"خود" روشنفکری تحت تأثیر شکل‌گیری اندیشه آزادی‌خواهی و مبارزه‌های خودکامه‌ستیز در نقش "رهایی‌بخش" و "آگاهی‌بخش" توده‌ها در زندگی سیاسی-اجتماعی تعریف می‌شود.

پس از جنبش مشروطیت ایفای این نقش‌های روشنفکری موجب شد ابژه سیاسی "سلطان ظل‌الله" با "فره ایزدی"، به پادشاهی تبدیل شود که حق سلطنت از طرف مردم به او تفویض شده است و ابژه "رعیت" به "ملت" تبدیل گردد؛ مطالبه محدود تأسیس عدالت‌خانه از طرف معترضان به تشکیل مجلس شورای ملی، نهادهای قانونی دولتی مدرن و انجمن‌های ایالتی ارتقا یابد؛ تعداد مطبوعات از شش به بیش از صد نشریه افزایش یابد (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۱۱)؛ و تأسیس مدارس جدید برای اشاعه علم و مبارزه با خرافه‌گرایی که مهم‌ترین عامل مشروعیت نظام سیاسی پیشین بود به طرز چشمگیری افزون گردد (ر.ک. کسروی، ۱۳۸۲: ۲۸۰).

۱-۲- گفتمان منطقه‌گرایی

گسست از گفتمان مشروطه‌خواهی و دوره مشروطیت در چنین وضعیتی امکان‌پذیر شد:

- دودستگی میان نمایندگان احزاب اعتدالیون و دموکرات مجلس دوم که به ترور آنان و اعمال خشونت علیه ایشان منتهی شد؛
- اولتیماتوم و لشکرکشی روسیه تا قزوین و تهدید به اشغال پایتخت که موجب شد کابینه اولتیماتوم را بپذیرد و مجلس را منحل کند؛
- انحلال سه‌ساله مجلس و به‌محاق رفتن این مهم‌ترین نهاد مشروطیت؛
- اشغال ایران و تقسیم آن به سه منطقه نفوذ قوای روس در شمال، قوای انگلیس در جنوب و منطقه بی‌طرف طبق قرارداد ۱۹۰۷؛
- آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۲۹۳ و تبدیل کشور به آوردگاه دول متخاصم متحدین (آلمان و عثمانی) و متفقین (روس و انگلیس)؛
- تعطیلی مجلس سوم حدود یک‌سال پس از افتتاح به‌دنبال مهاجرت نمایندگان مجلس اعم از دموکرات و اعتدالی به سمت قم که فترت حدوداً شش‌ساله مجلس را در پی داشت؛

- تشکیل "دولت دفاع ملی" در کرمانشاه به دست مهاجران. در این زمان ایران عملاً دو دولت داشت؛ متحدین از دولت دفاع ملی و متفقین از دولت مرکزی حمایت می‌کردند. دولت دفاع ملی در اردیبهشت ۱۲۹۵ پس از اشغال کرمانشاه به دست متفقین منحل شد. در حالی که اصلاح‌طلبان همواره خواستار ایجاد حکومت مرکزی قدرتمند بودند، در آن وضعیت پرابهام از سال ۱۲۹۶ به این سو، مزایا و معایب "تمرکزگرایی" و "تمرکززدایی"، بیشتر اصلاح‌طلبان را به خود مشغول کرد (آبراهامیان، ۱۲۸۹: ۱۴۲). بدین ترتیب، برخی روشنفکران گفتمان سیاسی "منطقه‌گرایی" را در تقابل با تمرکزگرایی سیاسی شکل می‌دهند که در ادامه صرفاً به خیزش شیخ محمد خیابانی اشاره می‌کنیم.^۱ در بیان‌نامه قیام آمده است:

«آزادی‌خواهان شهر تبریز، به واسطه تمایلات ارتجاعی که در سلسله اقدامات ضد مشروطیت حکومت محلی تجلی می‌نمود و در مرکز ایالت آذربایجان با یک طرز اندیشه بخشی قطعیت گرفته بود به هیجان آمده با قصد اعتراض و پروتست شدید و متین قیام نمودند. آزادی‌خواهان تبریز اعلام می‌کنند که تمامت پرگرام آنان عبارت است از تحصیل یک اطمینان تام و کامل از این حیث که مأمورین حکومت، رژیم آزادانه مملکت را محترم، و قوانین اساسیه را که چگونگی آن را معین می‌نماید، به طور صادقانه مرعی و مجری دارد. آزادی‌خواهان کیفیت فوق‌العاده باریک وضعیت حاضر را تقدیر کرده مصمم هستند که نظم و آسایش را، به هر وسیله که باشد، برقرار دارند. در دو کلمه پرگرام آزادی‌خواهان عبارت از این است: برقرارداشتن آسایش عمومی، از قوه به فعل آوردن رژیم مشروطیت» (کسروی، ۱۳۸۴: ۷۰۰).

خیابانی در سخنرانی‌هایش اعلام می‌کند:

۱ از دیگر خیزش‌های محلی می‌توان به جنبش جنگل در گیلان، قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان در خراسان و قیام افسران ژاندارمری به رهبری ابوالقاسم لاهوتی در تبریز اشاره کرد. دو مورد اخیر اگرچه پس از دوران فترت رخ می‌دهند، تداوم گفتمان منطقه‌گرایی به‌عنوان یادگفتمان مقاومت در برابر مرکز تلقی می‌شوند.

«پاره‌ای دولت‌ها شالوده حکومتشان به قدری محکم و متین است که حوادث روزگار آنها را به زودی متزلزل نمی‌کند و مدت‌های مدید پایدار می‌مانند... آیا ایران ما هم چنین است؟ هرگز، برعکس، ناپایداری شعار حکومت‌های ماست. این است که باید تمام شالوده‌ها و بناهای ایران تجدید شود. سیاست ایران معلوم نیست...؛ معلوم نیست ایران مال انگلیس است، روس است یا قزاقخانه یا کس دیگر...؛ اگر ایران مال ایرانی است، باید شالوده مملکت را مجدداً ریخت. بنای آن را تجدید نمود و از نو ساخت» (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۲۸۶).

در این صورت‌بندی گفتمانی، انگاره استقلال‌خواهی (البته نه به معنای تجزیه‌طلبی)، خودمختاری ایالتی و برقراری نظم، "اندیشه سیاسی عدم تمرکز" را گزاره‌پذیر و "حکوت‌های محلی" را رؤیت‌پذیر می‌کند.

استراتژی برخی نیروهای روشنفکر و مبارز در این دوره مبتنی بود بر رویکرد "قیام‌های ایالتی". خیابانی نماینده دموکرات پیشین مجلس به همراه ۴۵۰ نماینده در کنفرانسی که غالب شرکت‌کنندگان از شهرهای آذربایجان بودند، روزنامه فارسی-ترکی تجدد و حزب دموکرات آذربایجان را تأسیس و چهار خواسته اصلی را مطرح کردند: اجرای اصلاحات دموکراتیک مانند تقسیم اراضی؛ تعیین حاکم مقبول مردم به والی‌گری آذربایجان؛ تشکیل فوری مجلس شورای ملی در تهران؛ و تأسیس انجمن‌های ایالتی تصریح‌شده در قانون اساسی که پس از فتح تهران ایجاد نشده بودند. خیابانی معتقد بود سهم بودجه دولتی و تعداد کرسی‌های نمایندگی آذربایجان در مجلس شورای ملی با وجود فداکاری‌های بسیار زیاد مردم آذربایجان در جنبش مشروطه ناعادلانه است (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۴۱). خیابانی به همراه دموکرات‌ها و مجاهدان مسلح در هفدهم فروردین ۱۲۹۹ با یورش به شهربانی تبریز، رئیس شهربانی و افسران سوئدی را از شهر اخراج و اقدام به قیام می‌کنند. خیابانی نام آذربایجان را به "آزادستان" تغییر می‌دهد و از دولت مرکزی می‌خواهد تا این نام و قیام او را به رسمیت بشناسد. او با تصرف شمس‌العماره و عالی‌قاپو خاندان سلطنتی و عین‌الدوله والی تبریز را اخراج می‌کند و اداره شهر

را به دست می‌گیرد. دولت مرکزی درصدد خاتمه‌دادن به قیام برآمد. به‌همین منظور، در شهریور ۱۲۹۹ جنگ میان قوای قزاق و طرفداران خیابانی آغاز شد و شهر تبریز به اشغال قوای دولتی درآمد و سرانجام با قتل خیابانی قیام به پایان رسید (ر.ک. کسروی، ۱۳۸۴: ۶۹۰-۷۲۰). بدین‌سان، رویکرد سیاسی "قیام‌های ایالتی" قادر نبود در چارچوب مناسبات قدرت به گفتمان منطقه‌گرایی به‌مثابه گفتمان سیاسی مسلط تداوم بخشد، ازاین‌رو تمام خیزش‌های محلی در کوتاه‌مدت و میان‌مدت با شکست مواجه شدند.

گفتمان منطقه‌گرایی با استراتژی قیام‌های ایالتی به سلسله‌حوادث پرهرج‌ومرجی انجامید که به گسست از دوران مشروطیت و "شکل‌بندی تاریخی دوران فترت" از دی‌ماه ۱۲۹۰ تا اسفندماه ۱۲۹۹ منجر شد. "خود" روشنفکری تحت تأثیر اندیشه استقلال‌خواهی و رویکرد قیام‌های ایالتی در نقش "اصلاحگری محلی" در زندگی سیاسی-اجتماعی تعریف می‌شود. در این دوران اهداف و آرزوهای ناکام‌مانده مشروطه‌خواهی در سطح ملی، به شکل افراطی در سطح محلی دنبال شد تا اصلاحات مدنظر روشنفکران در چارچوب خودمختاری ایالتی تحقق یابد، اما در عمل مناسبات قدرت امکان ایفای چنین نقشی را از ایشان سلب کرد.

۱-۳- گفتمان جمهوری خواهی^۱

این گفتمان در اواخر دوران فترت و در وضعیت زیر شکل گرفت:

- انقلاب بلشویکی در روسیه و تشکیل جمهوری شوروی؛
- انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ میان کابینه وثوق‌الدوله و دولت انگلیس که در بین نیروهای اجتماعی و دول خارجی به تحت‌الحمایگی تعبیر و با آن مخالفت شد؛

۱ این گفتمان اگرچه در سطح منطقه‌ای رخ داد، تحت گفتمان منطقه‌گرایی قرار نمی‌گیرد. زیرا از دیدگاه این مقاله ائتلاف روشنفکران چپ‌گرا و مجاهدان جنگل اهدافی فراتر از اصلاحات ایالتی را دنبال می‌کرد و با تمرکز در گیلان جهت تجهیز خود برای یک انقلاب سراسری و ایجاد تحولی در سطح ملی شکل گرفت.

- سازماندهی مجدد احزاب و گروه‌های ملی‌گرا و کمونیست علیه قرارداد؛
- ورود قوای ارتش سرخ به گیلان برای پاک‌سازی منطقه از قوای انگلیس و روس‌های سفید.

در ۲۹ خرداد ۱۳۹۹ "حزب عدالت" نخستین کنگره خود را در انزلی برگزار کرد و به "حزب کمونیست ایران" تغییر نام داد و اعلام موجودیت کرد. در این کنگره دو بیانیه اختلاف‌برانگیز به‌مثابه برنامه‌های حزب ارائه شد.

در بیانیه اول، به قلم سلطان‌زاده آمده است: «ایران انقلاب بورژوازی را تکمیل کرده و اکنون برای انقلاب کارگری-دهقانی آماده‌گی دارد». او با اعتقاد به اینکه «انقلاب سوسیالیستی نزدیک است، تقسیم فوری اراضی، تشکیل اتحادیه‌های صنفی و سرنگونی مسلحانه بورژوازی و سخنگویان روحانی آن و همچنین پادشاهی، اشرافیت فئودال و امپریالیست‌های انگلیسی» را خواستار شده بود.

در بیانیه دوم، به قلم حیدر عموآوغلی آمده است: «ایران به‌سوی انقلاب ملی در حرکت است تا انقلابی سوسیالیستی». او معتقد بود: «اقتصاد کشور هنوز ماقبل سرمایه‌داری است، دولت همواره در دست فئودال‌هاست، اعضای طبقه پرولتاریا بیشتر لمپن هستند تا پرولتر، روستاییان همچنان به خرافات مذهبی پایبند هستند، جمعیت وسیع قبیله‌ای هنوز آماده‌اند تا به سود خان‌های مرتجعشان بجنگند و خرده‌بورژواها از جمله روحانیون، هراسان و دل‌نگران تهاجم بی‌درنگ امپریالیسم انگلیس هستند». نتیجه‌گیری این بیانیه این بود که «رهبری همه طبقات ناراضی به‌ویژه دهقانان، خرده‌بورژوا و لمپن پرولتاریا علیه امپریالیسم خارجی و دست‌نشانده‌گانش وظیفه فوری و ضروری فرقه کمونیست است» (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۴۴-۱۴۵).

در اعلامیه "هوالحق" فریاد ملت مظلوم ایران از حلقوم فدائیان جنگل گیلان - آمده است:

۱. «جمعیت انقلاب سرخ ایران اصول سلطنت را ملغی کرده جمهوری را رسماً اعلان می‌نماید.
 ۲. حکومت موقت جمهوری حفاظت جان و مال عموم اهالی را به عهده می‌گیرد.
 ۳. هر نوع معاهده و قراردادی که به ضرر ایران قدیماً و جدیداً با هر دولتی منعقد شده لغو و باطل می‌شناسد.
 ۴. حکومت موقت جمهوری همه اقوام بشر را یکی دانسته، تساوی حقوق درباره آنان قائل و حفظ شعائر اسلامی را از فرایض می‌داند» (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۳ الف: ۹۶).
- در این صورت‌بندی گفتمانی، انگاره سوسیالیسم، ملی‌گرایی، بیگانه‌ستیزی، جمهوریت و سرنگونی سلطنت، "اندیشه سیاسی جمهوریت" را گزاره‌پذیر و "دولت جمهوری" را رؤیت‌پذیر می‌کند.
- میان چریک‌های ملی‌گرای جنبش جنگل به رهبری میرزا کوچک‌خان، که از مدت‌ها پیش به‌مثابه جنبشی محلی در گیلان مبارزه می‌کردند، و روشنفکران چپ حزب عدالت باکو، که در انزلی به حزب کمونیست ایران تغییر نام دادند، ائتلافی صورت می‌گیرد. مؤتلفان در ۱۴ خردادماه ۱۲۹۹ در میان استقبال مردم وارد شهر رشت می‌شوند و طی اعلامیه‌ای سلطنت را ملغی و جمهوری را رسماً اعلان کردند. کمیته مرکزی انقلاب سرخ در گیلان به ریاست میرزا تشکیل شد و طی تلگرافی به سفارت‌خانه‌های دول خارجی، انحلال سلطنت و تشکیل جمهوری شورایی در گیلان اعلام شد (همان: ۹۶-۹۲). استراتژی نیروهای ائتلاف در چارچوب رویکرد سیاسی "انقلابی" شکل گرفت تا زیر چتر پشتیبانی ارتش سرخ آماده حمله به تهران شوند. اما یک‌ماه پس از استقرار جمهوری، شکنندگی این ائتلاف خود را نشان داد. ابتدا کودتای چپ علیه میرزا صورت می‌گیرد و سپس اقدامات افراطی کودتاجیان در شهر رشت مردم را به ستوه می‌آورد و آنها را به جنبش بی‌اعتماد می‌کند تا جنبش حمایت مردمی خود را از دست بدهد. مهم‌ترین ضربه به جنبش ایجاد روابط دیپلماتیک بین ایران و شوروی بود که به خروج نیروهای

ارتش سرخ از شمال ایران منجر می‌شود و جنبش وجه‌المصالحة روابط سیاسی دولت‌های ایران و شوروی قرار می‌گیرد. در چنین وضعیتی و با وجود اختلافات خشونت‌بار نیروهای ائتلافی، دولت مرکزی موفق می‌شود نه تنها بساط جمهوری‌خواهی را برچیند، بلکه می‌تواند به شش‌سال مبارزه وطن‌خواهانه جنگل و میرزا کوچک‌خان پایان دهد. بنابراین، رویکرد انقلابی در چارچوب مناسبات قدرت میان مؤتلفان و در عرصه روابط خارجی نتوانست به گفتمان جمهوری‌خواهی تداوم بخشد و با حمله به تهران به گفتمان سیاسی مسلط تبدیل شود.

گفتمان جمهوری‌خواهی با استراتژی انقلابی‌گری نتوانست با گسست از دوران فترت به شکل‌گیری تاریخی جدید نائل آید. نسبت روشنفکران با این دوره از مبارزه‌ها در فضایی تحت تأثیر انقلاب اکتبر و جمهوری شوروی تعیین می‌شود. "خود" روشنفکری تحت تأثیر شکل‌گیری جمهوری شورایی و مبارزه‌های ضدسلطنتی در نقش "رهبری انقلابی" تعریف می‌شود. روشنفکران خود را نیروهای تحول‌خواهی می‌پنداشتند که از سویی وظیفه نجات توده‌ها به‌خصوص طبقات رنجبر دهقان و کارگر را برعهده دارند و از سوی دیگر آزادی مملکت از یوغ امپریالیسم و ایدئولوژی داخلی‌اش را وظیفه ایدئولوژیک خود می‌دانند.

۲- گفتمان‌های بوروکراتیک از حکومت قانون

۲-۱- گفتمان جمهوری‌خواهی اقتدارگرایانه

با گذشت چهارده‌سال از پیروزی جنبش مشروطه، مجلس، این مهم‌ترین رکن مشروطیت، نزدیک به نه‌سال در فترت به‌سربرد. دوران فترت دوره کشاکش‌های گروهی، اشغال کشور و ناکامی گفتمان روشنفکری بود. در این حال، وضعیتی پدید آمد که چرخش گفتمان‌های سیاسی روشنفکران را در پی داشت:

- کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ سید ضیاءالدین طباطبایی؛
- افتتاح مجلس چهارم پس از حدود شش‌سال در تیرماه ۱۳۰۰؛

- ورود سردار سپه به عرصه سیاسی که به تدریج به قدرتی بلامنازع تبدیل شد؛
 - ادغام قوای ژاندارمری و قزاق و تمرکز قوای نظامی زیر فرمان سردار سپه؛
 - سرکوب کلیه شورش‌های محلی، ایلات و عشایر؛
 - سروسامان دادن به امور مالیه و دستگاه‌های اداری دولت؛
 - حکم رئیس‌الوزرای سردار سپه و خروج احمدشاه از کشور؛
 - انتخابات مجلس پنجم که طی آن دو حزب جمهوری خواه "تجدد" به رهبری "سید محمد تدین" و سوسیالیست به رهبری "سلیمان میرزا اسکندری" اکثریت کرسی‌های نمایندگی را به دست آوردند.
- در چنین وضعیتی زمینه‌های قریب‌الوقوع بروکراتیزاسیون جامعه ایران فراهم شد؛ گفتمان سیاسی "جمهوری خواهی اقتدارگرایانه" پدید آمد و در نشریات متعدد انعکاس یافت. روزنامه شفق سرخ به مدیریت علی دشتی می‌نویسد:
- «کشور ما را سردار سپه به سوی جمهوری رهبری نمی‌کند، بلکه جمهوریت یکی از تقاضاهای زمان ماست. ما را افق گلگون روسیه و منظره ترکیه جوان به سوی جمهوری سوق می‌دهد. امپراطوری‌های بزرگ جهان، آلمان و اتریش جمهوری شده‌اند، تجربیات آنان است که ایران را بر سر شوق می‌آورد. به علاوه سلطنت قاجاریه که هستی ملت را به یغما برده و مخصوصاً عیش و عشرت شاه فعلی که علاقه‌ای به امور دولتی نشان نمی‌دهد ما را به جانب جمهوریت می‌کشاند. ایده آل ما ایجاد یک ایران مقتدر است که بتواند در برابر تحریکات اروپاییان ایستادگی کرده و در راه تکامل قدم گذارد» (مصلی نژاد، ۱۳۸۳: ۷۱).
- در نخستین سرمقاله فرنگستان به مدیریت مشفق کاظمی چنین آمده است:
- «در کشوری که ۹۹ درصد مردم تحت سلطه روحانیون مرتجع هستند تنها امید ما به موسولینی دیگری است تا بتواند قدرت‌های سنتی را از بین ببرد و در نتیجه، بینشی نوین، مردمی جدید و کشوری مدرن به وجود آورد» (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۵۵).

در همین سرمقاله آمده است: «ما می‌خواهیم سالیان دراز با سربلندی و افتخار بگذرانیم...؛ همه‌چیز نو باید گردد...؛ ما می‌خواهیم ایران را اروپایی نماییم. ما می‌خواهیم سیل تمدن جدید را به طرف ایران جریان دهیم. ایران باید روحاً و جسماً، ظاهراً و باطناً فرنگی‌مآب شود» (رهبری، ۱۳۸۷: ۳۷۵).

در یکی از مقالات *ایران‌شهر* به مدیریت حسین کاظم‌زاده آمده است: «تعصب مذهبی، استبداد سیاسی و امپریالیسم خارجی به‌ویژه امپریالیسم عرب از توانایی‌های آفریننده ایرانیان هوشمند آریایی‌نژاد جلوگیری کرده است» (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۵۴).

ماهنامه *آینده* آورده است: «کشور را خطرات گوناگونی - خطر سرخ (شوروی)، آبی (انگلیس)، زرد (ترک)، سبز (عرب) و سیاه (روحانیون) - تهدید می‌کند. وظایف ضروری عبارت است از ایجاد یک دولت مرکزی نیرومند، گسترش زبان فارسی در بین جوامع غیرفارس و انتقال قبایل ترک و عرب از ایالات مرزی به نواحی داخلی» (همان: ۱۵۶).

در این صورت‌بندی گفتمانی، انگاره ملی‌گرایی، اقتدارگرایی، سکولاریزم، تمرکزگرایی، ترقی‌خواهی، تجددگرایی و جمهوریت، "اندیشه سیاسی جمهوریت" را گزاره‌پذیر کرده است، اما این انگاره نمی‌تواند کارکردهای گفتمان مزبور را در شکل یک دولت یا نظام سیاسی رؤیت‌پذیر کند.

استراتژی نیروهای جمهوری‌خواه برای تغییر رژیم سلطنتی در چارچوب رویکرد "دیکتاتوری انقلابی" شکل می‌گیرد. روشنفکران در این دوره بر این باور بودند که حکومت پادشاهی اساساً سد راه اصلاحات سیاسی-اجتماعی است؛ بدین‌منظور تجددگرایان مآبوس از توده‌ها با نظامیان ائتلاف می‌کنند. در وضعیتی که کابینه در دست سردار سپه است، اکثریت مجلس در دست جمهوری‌خواهان است، احمدشاه در خارج از کشور به‌سر می‌برد و در جامعه نیز جنبش بزرگی از طرف طبقات متوسط مدرن شهری در مطالبه جمهوری به وجود آمده است، نمایندگان اکثریت لایحه جمهوریت را تقدیم مجلس کردند، اما با مخالفت فراکسیون اقلیت به

رهبری مدرس مواجه شدند. اقلیت در دوم فروردین ۱۳۰۳، روحانیان، بزرگان اصناف و توده‌های مردم را علیه جمهوریت به صحنه آورد. در طرف مقابل، کارمندان دولت و کارگران اتحادیه‌های کارگری که تعدادشان کمتر از مخالفان بود، پس از زدو خورد با گروه مقابل پراکنده شدند. اما با دخالت سردار سپه و قوای شهربانی بیش از صدها تن از معترضان کشته، مجروح و توقیف شدند. خشونت سردار سپه شدیداً با نکوهش نمایندگان و جرأید مخالف، اصناف و روحانیان روبه‌رو شد. او سریعاً از علما و اصناف پوزش خواست و در دیدار با مراجعی چون میرزا محمد حسین نائینی، شیخ عبدالکریم حائری و سید ابوالحسن اصفهانی خواست آنان را مبنی بر صرف نظر کردن از جمهوریت به نمایندگان اکثریت اعلام کرد و لایحه جمهوری از دستور کار مجلس خارج شد (ر.ک. بهار، ۱۳۸۷: ۶۹-۳۴). بدین ترتیب، رویکرد دیکتاتوری انقلابی نتوانست امکان تداوم گفتمان جمهوری خواهی اقتدارگرایانه را فراهم کند. بنابراین، جمهوری خواهی در مناسبات قدرت میان اقشار مدرن و طبقات متوسط به خیزش اجتماعی تبدیل شد، اما نتوانست دیگر اقشار اجتماعی را مانند جنبش مشروطه با خود همراه سازد و در موقعیت امتناع قرار گرفت.

گفتمان جمهوری خواهی اقتدارگرایانه با استراتژی دیکتاتوری انقلابی نتوانست به گفتمان سیاسی مسلط تبدیل شود، اما در انگاره اقتدارگرایی موفق شد با گسست از دوران فترت، "شکل‌بندی تاریخی تمرکز قدرت" را از اسفند ۱۲۹۹ پدید آورد. نسبت روشنفکران با این دوره تحت تأثیر جمهوری نظامی ترکیه و نظام‌های سیاسی فاشیستی مانند ایتالیا تعیین می‌شد. بنابراین، "خود" روشنفکری در این دوره در نقش "کارگزاران بوروکراتیک" دولت جهت اصلاحات از بالا و توسل به زور تعریف شد. اما مناسبات قدرت میان نیروهای اجتماعی اجازه ایفای چنین نقشی را نداد.

۲-۲- گفتمان سلطنت‌طلبی اقتدارگرایانه

در دوران تمرکز قدرت، پس از به‌حاشیه‌رفتن جمهوری‌خواهی، گفتمان "سلطنت‌طلبی اقتدارگرایانه" در وضعیت زیر پدید آمد:

- از هم‌پاشیدن اکثریت جمهوری‌خواه مجلس و تبدیل آن به چند فراکسیون مختلف؛
- استعفای سردار سپه از رئیس‌الوزرای و ایجاد بحران در کشور به دنبال تهدید فرماندهان نظامی به اشغال پایتخت و سرکوب مخالفان که موجب بازگرداندن او به قدرت توسط نمایندگان مجلس شد؛
- اعطای فرماندهی کل قوا به سردار سپه (طبق قانون اساسی این مقام به شاه اختصاص داشت).

گفتمان پیشین در مناسبات قدرت به حاشیه رفت، اما مطالبات آن به صورت بالقوه در بطن اجتماع باقی ماند، از این‌رو، در صورت‌بندی گفتمانی سلطنت‌طلبی اقتدارگرایانه، همان انگاره معرفتی-زبانی حاکم بر گفتمان پیشین به‌استثنای قاعده "جمهوریت" و بر قاعده سلطنت مبتنی بر "الیگارش‌پادگانی-بوروکراتیک"، "اندیشه سیاسی سلطنت الیگارشیک" را گزاره‌پذیر و "دولت پادشاهی نظامی" را رؤیت‌پذیر می‌کند. با ورود "روشنفکر/ بوروکرات‌ها" به صحنه، به‌مثابه بازیگران سیاسی جدید، اهداف گفتمان پیشین به شکل محافظه‌کارانه‌تری دنبال شد. بنابراین، در صورت‌بندی گفتمانی "سلطنت‌طلبی اقتدارگرایانه" تغییر نظام سیاسی، نه در گسست از سلطنت به جمهوری، بلکه در انتقال از یک شخص (شاه) به شخصی دیگر و از یک خاندان به خاندانی دیگر امکان‌پذیر شد. محمدعلی فروغی در خطابه‌ای در مراسم تاج‌گذاری سردار سپه، او را در مرتبه و جایگاه شاهان نامدار ایران قرار داد که لازم بود اقتدار تمدن باشکوه ایران باستان را زنده کند.

«شهریاران بزرگ ایران، از جمشید و فریدون گرفته تا کوروش و داریوش، از دیرزمانی آوازه این سرزمین را در دنیا به نیکی بلند نموده و قوم ایرانی را به مدارج عالی مجد و شرف

رسانیده‌اند...؛ ایرانیان... آثار حیرت‌انگیزی مانند عمارت تخت جمشید و نقوش بیستون از خود باقی گذاشتند و مزایای جهانگیری و جهانداری را در وجود خود جمع نموده‌اند...؛ ملت ایران می‌داند که امروز پادشاهی پاک‌زاد و ایرانی‌نژاد دارد که غمخوار اوست و مقام سلطنت را برای هوای نفس و عیش و کامرانی خویش احراز ننموده، بلکه در ازای زحمات و مجاهدت فوق‌العاده‌اش در راه احیای ملک و دولت و برای تکمیل اجرای نیت مقدسه خود در فراهم‌ساختن اسباب آسایش ابناء نوع و آبادی این مرز و بوم دریافته است» (مکی، ۱۳۶۱: ۴۳-۳۹).

استراتژی نیروهای سیاسی پس از افول خیزش جمهوری‌خواهی، در رویکرد سیاسی "توتالیتریستی" شکل می‌گیرد. پس از واقعه دوم فروردین ۱۳۰۳، جناح اصلاح‌طلب مجلس ابتکار عمل را به دست می‌گیرد. مثلث تیمورتاش، نصرت‌الدوله فیروز و علی‌اکبر داور در رأس این جناح، خود را به سردار سپه نزدیک کردند؛ احزاب جمهوری‌خواه متجدد و سوسیالیست را در مجلس به اقلیت انداختند و به موجب رابطه‌ای که با فراکسیون اقلیت داشتند، واسطه ملاقات مدرس و سردار سپه شدند و زمینه رفع کدورت این دو را فراهم آوردند. آنان مدرس را دوبار به نیابت ریاست مجلس انتخاب کردند، اما همچنان او را در اقلیت نگاه داشتند (بهار، ۱۳۸۷: ۱۷۵ و ۱۸۳). در جهت این تعامل، تصویب اعطای فرماندهی کل قوا به سردار سپه با مخالفت فراکسیون اقلیت روبه‌رو نشد؛ درمقابل نیز سردار سپه با انتصاب دو تن از افراد معتمد مدرس به مقام وزارت، کابینه خود را به نفع او ترمیم کرد (همان: ۲۰۶ و ۲۱۸). در چنین آرایشی از نیروهای سیاسی انجام اصلاحات وسیعی در کشور امکان‌پذیر شد که به دنبال آن مجلس لایحه خدمت نظام وظیفه اجباری را تصویب کرد؛ بودجه دربار را قطع کرد؛ القاب اشرافی را ملغی ساخت؛ برای تأمین طرح پیشنهادی راه‌آهن ایران بر چای و شکر و درآمدها مالیات بست؛ و تقویم هجری شمسی را جایگزین هجری قمری کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۶۶). در سایه اتحاد اصلاح‌طلبان و سردار سپه، به شکلی تمامیت‌خواهانه امکان سیطره بر مجلس،

دولت و نیروهای مسلح فراهم شد و اکنون فقط نهاد سلطنت باقی بود تا با سیطره بر آن، فرآیند سلطه بوروکراتیک آنان بر جامعه و توده‌ها تکمیل شود. از این رو، داور پیشنهاد کرد با وجود اختلافات عمیق میان احمدشاه و سردار سپه بهتر است او مستعفی یا خلع شود و محمدحسن میرزا (ولیعهد) به پادشاهی برسد که با مخالفت فراکسیون اقلیت روبه‌رو شد (بهار، ۱۳۸۷: ۲۰۶). در مقابل هم طرح اقلیت در مجلس شورای ملی مبنی بر دعوت از احمدشاه برای بازگشت به ایران به تصویب نمایندگان مجلس پنجم نرسید (عاقلی، ۱۳۸۷: ۱۹۲). با طولانی‌شدن غیبت احمدشاه، خیزش عمومی در سراسر کشور علیه قاجاریه برانگیخته شد. در تبریز مردم با ارسال تلگراف به نمایندگان مجلس خواستار عزل احمدشاه و سلطنت سردار سپه شدند. در تهران تظاهرات کوبنده‌ای صورت گرفت و جمعیت زیادی در مدرسه نظام چادر زدند و به فوریت خواستار عزل احمدشاه شدند (همان: ۱۹۷ و ۱۹۸). در چنین موقعیتی ماده واحد انقراض قاجاریه به واسطه تدین، نایب رئیس مجلس و عضو حزب تجدد، با حمایت اصلاح‌طلبان تهیه می‌شود و در نهم آبان ۱۳۰۴ به تصویب مجلس می‌رسد (بهار، ۱۳۸۷: ۲۷۶). مجلس مؤسسان نیز در آذرماه ۱۳۰۴ با اکثریت قاطع تغییر موادی از قانون اساسی و واگذاری سلطنت به خاندان پهلوی را تصویب کرد و در چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ سردار سپه با تاج‌گذاری در کاخ گلستان به رضاشاه مبدل شد. بدین‌گونه رویکرد سیاسی "توتالیتریستی"، گفتمان "سلطنت‌طلبی اقتدارگرایانه" را به‌مثابه گفتمان مسلط سیاسی تا شهریور ۱۳۲۰ تداوم بخشید تا فرآیند تجدد در ایران از طریق ساخت یک دولت پادشاهی نظامی اقتدارگرا نهادینه شود.

گفتمان سلطنت‌طلبی اقتدارگرایانه با استراتژی سیاسی توتالیتریستی به گفتمان سیاسی مسلط تبدیل شد. این گفتمان در انگاره اقتدارگرایی تداوم "شکل‌بندی تاریخی تمرکز قدرت" را امکان‌پذیر کرد. "دوران تمرکز قدرت" که مقدمات آن در گسست از "دوران فترت" از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ با گفتمان جمهوری‌خواهی اقتدارگرایانه آغاز شده بود، در گفتمان سلطنت‌طلبی اقتدارگرایانه تثبیت شد. نسبت روشنفکران با این دوران تحت تأثیر باستان‌گرایی

و احساس تأخیر در پیشرفت و کوشش برای رسیدن به دروازه‌های تجدد تعیین می‌شد. بنابراین، "خود" روشنفکری در این دوره در نقش "کارگزاران بوروکراتیک" دولت جهت اصلاحات و نوسازی کشور به شیوه اقتدارگرایانه تعریف شد. پنداره آنان براین مبنا استوار بود که با تمرکز قدرت حول محور شخصی مقتدر، از او بسان ابژه‌های سیاسی همچون ابزاری برای تحقق بخشیدن به اهدافشان استفاده کنند. اما مناسبات قدرت در عمل موجب شد تا سردار سپه از این روشنفکران همچون ابزاری در تحقق سودای "تشکیل امپراطوری نظامی مانند ناپلئون" استفاده کند و نقش آنان چیزی بیشتر از چرخ‌های ماشین بوروکراتیک دولتی نباشد که بر آن سوار است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله دانش، قدرت و خود به مثابه گفتمان، استراتژی نیروها و جایگاه روشنفکری در حیات سیاسی-اجتماعی سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۵ به لحاظ تبارشناختی بررسی شدند. این بررسی به موجب پاسخ به پرسش این مقاله در باب چگونگی بازتداوم یا عدم تداوم نظام سیاسی در هر پرسمانی‌شدن "حقیقت" یا "شکل‌بندی تاریخی" صورت گرفت. گفتمان‌ها، رویکردها و نقش‌های روشنفکران به مثابه بازیگران سیاسی-اجتماعی مدرن، که سهم بسزایی در تحولات تاریخی ایران داشته‌اند، سه عنصر مهم مسئله‌ساز در ساخت شکل‌بندی‌های تاریخی‌اند. بنابراین، امکان بازتداوم یا عدم تداوم نظام سیاسی منوط به روابط پیچیده این سه عامل به منزله "پاسخی" مشخص به "وضعیت خاص" شکل‌بندی تاریخی است. یافته‌های حاصل از این پژوهش به شرح زیر ارائه می‌شود:

- در گفتمان روشنفکری مشروطه‌خواهی، امر گزاره‌پذیر اندیشه سیاسی مشروطیت و امر رؤیت‌پذیر دولت مشروطه پادشاهی ایجاد می‌شود. انگاره معرفتی-زبانی آزادی‌خواهی با به کار انداختن کارکردهای این گفتمان از طریق مناسبات قدرت یا استراتژی نیروها تحت رویکرد

سیاسی خودکامه‌ستیزی به دولت مزبور با تمام فراز و فرودهایش تداوم می‌بخشد و با گسست از دوران استبداد مطلق، به دوران مشروطیت از سال ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۰ شکل می‌دهد. جایگاه روشنفکران در این دوره تاریخی در نقش‌رهایی‌بخش و آگاهی‌بخش تعیین می‌شود.

- در گفتمان روشنفکری منطقه‌گرایی، امر گزاره‌پذیر اندیشه سیاسی عدم تمرکز و امر رؤیت‌پذیر دولت-حکومت‌های محلی ایجاد می‌شود. انگاره معرفتی-زبانی استقلال‌خواهی با به‌کارانداختن کارکردهای این گفتمان از طریق استراتژی نیروها تحت رویکرد سیاسی قیام‌های ایالتی به گسست از دوران مشروطیت و شکل‌بخشیدن به دوران فترت از سال ۱۲۹۱ تا ۱۲۹۹ منجر می‌شود، اما این خودمختاری‌های ایالتی نمی‌تواند در برابر مقاومت مرکز تداوم یابد. جایگاه روشنفکران در این دوره تاریخی در نقش اصلاح‌طلب رادیکال منطقه‌ای تعیین می‌شود.

- در گفتمان روشنفکری جمهوری‌خواهی، امر گزاره‌پذیر اندیشه سیاسی جمهوریت و امر رؤیت‌پذیر دولت جمهوری شورایی در گیلان ایجاد می‌شود. انگاره معرفتی-زبانی سوسیالیستی-ناسیونالیستی با به‌کارانداختن کارکردهای این گفتمان از طریق استراتژی نیروها تحت رویکرد انقلاب سیاسی-اجتماعی قادر به گسترش دولت مزبور به مرکز نبود و در سال ۱۳۰۰ موفق به گسست از دوران فترت نشد. جایگاه روشنفکران در این دوره تاریخی در نقش رهبری انقلابی توده‌های رنجبر تعیین می‌شود.

- در گفتمان بوروکراتیک جمهوری‌خواهی اقتدارگرایانه، صرفاً امر گزاره‌پذیر اندیشه سیاسی جمهوریت ایجاد می‌شود. انگاره معرفتی-زبانی اقتدارگرایی نمی‌تواند کارکردهای این گفتمان را از طریق استراتژی نیروها تحت رویکرد سیاسی دیکتاتوری انقلابی به‌کار اندازد تا به ایجاد دولت جمهوری نائل آید، اما از سال ۱۳۰۰ موفق به گسست از دوران فترت و شکل‌بخشیدن به دوران تمرکز قدرت می‌شود. جایگاه روشنفکران در این دوره تاریخی در نقش کارگزاران بوروکراتیک دولت اقتدارگرا تعیین می‌شود.

- در گفتمان بوروکراتیک سلطنت‌طلبی اقتدارگرایانه، امر گزاره‌پذیر اندیشه سیاسی سلطنت‌الیگارشیکی و امر رؤیت‌پذیر دولت پادشاهی نظامی در سال ۱۳۰۵ ایجاد می‌شود. انگاره معرفتی-زبانی اقتدارگرایی با به‌کارانداختن کارکردهای این گفتمان از طریق استراتژی نیروها تحت رویکرد سیاسی توتالیتاریستی به دولت مزبور تداوم می‌بخشد و به بازتداوم دوران تمرکز قدرت تا سال ۱۳۲۰ می‌انجامد. جایگاه روشنفکران در این دوره تاریخی در نقش کارگزاران بوروکراتیک دولت اقتدارگرا تعیین می‌شود.

بدین ترتیب، گفتمان‌های روشنفکری با اندیشه و استراتژی دولت-ملت‌سازی از طریق احزاب و نهادهای مدنی جامعه، به سمت گفتمان‌های بوروکراتیک با اندیشه و استراتژی جامعه-ملت‌سازی از طریق دستگاه‌های دیوان‌سالار اداری و نظامی دولت سوق یافت. علت اساسی این چرخش گفتمانی در مناسبات قدرت را می‌توان در وضعیتی چون ضعف نهادهای مردم‌سالار، ناتوانی نیروهای اجتماعی در ائتلاف و هم‌گرایی، ستیز میان احزاب و نیروهای سیاسی، مناسبات بین‌المللی اعم از جنگ و دخالت بیگانگان در امور داخلی و استیلای اتحاد سیاسی نیروهای تمامیت‌خواه اقتدارگرا بر جامعه مشاهده کرد. بنابراین، دولت مدرن طی فرآیند تجدید در ایران محصول سه گسست و تغییر تاریخی بوده است: گسست از استبداد مطلق به دوران مشروطیت، از مشروطیت به دوران فترت و از فترت به دوران تمرکز قدرت؛ گسست به معنای فروپاشیدن سامانه و انگاره دانایی هر دوران که بر مبنای آن، اندیشه سیاسی و شکل‌گیری دولت‌ها از طریق به‌کار بستن کارکردهای گفتمانی در استراتژی نیروها مناسبت می‌یابد. بنابراین، می‌توان توالی دولت‌ها از پی یکدیگر را بر فراز این فروپاشیدگی‌ها مشاهده کرد که از قاعده آزادی‌خواهی به استقلال‌خواهی تغییر کرده است و در اقتدارگرایی تثبیت می‌شود.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹) *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، چاپ شانزدهم، تهران: نی.
- بهار، محمدتقی (۱۳۸۷) *تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران*، جلد دوم، تهران: زوآر.
- دریفوس و پل رابینیو (۱۳۸۴) *میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی.
- دلوز، ژیل (۱۳۸۶) *فوکو، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانزاده*، تهران: نی.
- رهبری، مهدی (۱۳۸۷) *مشروطه ناکام*، تهران: کویر.
- ضیمران، محمد (۱۳۸۹) *میشل فوکو: دانش و قدرت*، چاپ پنجم، تهران: هرمس.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۶) *نظریه حکومت قانون در ایران*، تهران: ستوده.
- عاقلی، باقر (۱۳۸۷) *روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، جلد اول، چاپ هشتم، تهران: نامک.
- فوکو، میشل (۱۳۹۰) *گفتمان و حقیقت*، ترجمه علی فردوسی، تهران: دیبایه.
- فوکو، میشل (۱۳۸۸) *دیرینه شناسی دانش*، ترجمه عبدالقادر سواری، تهران: گام نو.
- فوکو، میشل (۱۳۸۹) «نیچه، تبارشناسی و تاریخ»، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانزاده، در: *تاثیر فلسفه*، تهران: نی.
- کسروی، احمد (۱۳۸۲) *تاریخ مشروطه ایران*، تهران: نگاه.
- کسروی، احمد (۱۳۸۴) *تاریخ هیجده ساله آذربایجان*، تهران: نگاه.
- مصلی نژاد، غلامعباس (۱۳۸۳ الف) *جمهوری خواهی در ایران*، تهران: قومس.
- مصلی نژاد، غلامعباس (۱۳۸۳ ب) *پایان جمهوری خواهی در ایران*، تهران: قومس.
- مکی، حسین (۱۳۶۱) *تاریخ بیست ساله ایران*، جلد چهارم، تهران: ناشر.
- میلز، سارا (۱۳۸۲) *گفتمان*، ترجمه فتاح محمدی، تهران: هزاره سوم.
- نش، کیت (۱۳۸۷) *جامعه شناسی سیاسی معاصر*، ترجمه محمدتقی دلفروز، چاپ پنجم، تهران: کویر.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۷) *تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران*، ترجمه علیرضا طیب، چاپ پنجم، تهران: نی.